

همستر کامبت: رؤیای پول دار شدن یا بلیط شرکت در مجمع عمومی کلاهبرداران؟

پینوکیوی ساده‌دل یک سکه طلا داشت. روباه مکار که برای آن سکه نقشه کشیده بود، به وی وعده داد که با کاشتن سکه در خاک، درختی با شکوفه‌های طلایی سر برخواهد آورد.

همه ما در چند ماه اخیر با پدیده «همسترکوبین» مواجه شده‌ایم. به اصطلاح بازی‌ای که در آن شخص با زدن ضربه بر صفحه تلفن همراه سکه‌هایی کسب می‌کند و به وی وعده داده شده که روزی این سکه‌ها به پول واقعی بدل خواهند شد. این روزها افراد دور و برمان چنان سرگرم «استخراج» سکه از این بازی‌ها هستند، چنان در گوشی‌های تلفن خود غرق شده‌اند که سخت بتوان با آنها از چیزی جز همستر و رمزارز صحبت کرد.

بازار داغ ارزهای مجازی چندسالی است که در جهان و ایران رونق یافته و اینک جدیدترین تحول در این بازار، بازی‌های «ضربه بزن و کاسب شو» است. «نات‌کوبین» یکی از نسخه‌های اولیه این به اصطلاح بازی‌ها بود و حالا با نسخه‌های متعددی چون همستر و غیره مواجه هستیم. با عرضه نات‌کوبین در صرافی‌ها و تبدیل سکه‌های مجازی به اسکناس‌های واقعی، ناگهان کاربران این بازی‌ها به شکلی انفجاری رشد کرده و اینک به نظر می‌رسد بازی‌های رمزارزی، کلید ورود به جهان ثروت و بر خورداری باشند. اگر ذره‌ای هم شک و شبهه در باب این بازی‌ها وجود داشت، با عرضه نات‌کوبین در صرافی‌ها دود شد و به هوا رفت. آیا به راستی غول چراغ جادو از جیب تلگرام و سکه‌های مجازی اش درآمده یا ماجرا چیزی دیگر است؟

از گلدکوئست تا همستر: حقه پانزی یا پول در آوردن از پول

دهه ۱۹۲۰ میلادی است. رکودی وحشتناک اقتصاد جهان را درگیر بحرانی بی‌سابقه ساخته است. کارخانه‌ها کار نمی‌کنند، کارگران بیکار می‌شوند و پول رایج کشورها مداوم بی‌ارزش می‌شود. بحران بزرگ اقتصادی که دست آخر نیز به یکی از دلایل شروع جنگ جهانی دوم تبدیل شد، دم‌به‌دم کارگران و زحمت‌کشان را به پرتگاه عمیق فقر و بدبختی پرتاب می‌کند. در این میان کلاهبرداری آمریکایی به نام چارلز پانزی، درمی‌یابد که در بستری که سفته بازی در تالارهای بورس و بازارها فراهم ساخته بود، می‌توان از طمع طبقات فقیر جامعه با دروغی جدید برای خود کلاهی دوخت. وی وعده می‌دهد که با خرید سهام‌های صادر شده توسط خودش می‌توان سود کرد. وی با این ترفند پول هزاران نفر را بالا کشید و گریخت. اساس ترفند وی عبارت است از اینکه جمع محدودی از سرمایه‌گذاران، پول خود را به شخص

کلاهبردار می‌دهند و شخص کلاهبردار در ازای این سرمایه‌گذاری، وعده سودهای نجومی می‌دهد. پرداخت سود واقعی (از محل اندوخته اولیه کلاهبردار) به سرمایه‌گذاران اولیه، به هجوم سرمایه‌گذاران جدید می‌انجامد. برای مدتی، سرمایه‌گذاران لایه‌های بالایی هرم، از سودی نفع می‌برند که در حقیقت بازپرداخت پول سرمایه‌گذاران جدید (لایه‌های پایینی هرم) به بالایی‌ها است. چنین سیستمی ظرف چند دوره بازتوزیع پول از هم فرومی‌پاشد. لایه‌های پایینی هرم ضرر کرده و لایه‌های بالایی پول‌ها را برمی‌دارند و می‌گریزند.

هر آدم عاقلی به سرعت درمی‌یابد که این یک کلاهبرداری است. اما ما، در همین دو دهه اخیر، شاهدیم که این ترفند بارها و بارها در کشور ما (و البته در اقصی نقاط جهان) اجرا شده و عده‌ای را به خاک سیاه نشانده است؛ چرا؟ چون کلاهبرداری که بر مبنای این حقه دست به کلاهبرداری می‌زنند، هر بار آن را در لباسی از الفاظ و راهکارهای علمی، مدرن، اقتصادی و غیره به کار می‌برند. به نحوی که پوسته‌ای از تبلیغات پیچیده «علمی» بر روی هسته ساده کلاهبرداری کشیده می‌شود. از نام پرطمطراق «گلدکوئست» تا بازاریابی شبکه‌ای و نتورک مارکتینگ، از «تحلیل تکنیکال» در بورس و کشاندن دسترنج کارگران و زحمت‌کشان به میدان بازی گرگ‌های گرسنه^۱ تا «کوروش کمپانی»؛ و حالا نیز بازی همستر و توهم ثروتمند شدن با یک عمل متشخص و نام پرطمطراق دیگر: رمزارز و بلاک‌چین،^۲ کد موریس و ایردراپ!

روزگاری هم که بازاریابی شبکه‌ای به مُدروز بدل شد و همه در پی فروش (بخوانید انداختن) جنس‌های بنجل و ناشناخته با قیمت‌های گزاف به آشنا و در و همسایه بودند، همین لفاظی‌های «اقتصادی» و «عالمانه» ورد زبان مبلغان و حامیان آن شده بود. بازاریابی شبکه‌ای چیزی جز آب کردن جنس‌های خاک خورده در انبار سرمایه‌داران نبود. سرمایه‌دارانی که جنس‌هایشان قرار بود در انبار خاک بخورد، طمع ساده‌دل‌ها را به بازی گرفته و وظیفه فروش خود را به بازاریاب‌های خرده‌پای از همه‌جا بی‌خبر می‌دادند و تازه پولی هم از ایشان می‌گرفتند! آنها در حقیقت انبار بزرگ خود را در انبارهای متعدد و کوچک بازاریاب‌ها خالی می‌کردند و از شر اجناس خود راحت می‌شدند. و با این همه، پادویی انبار

^۱ شاید تصور می‌کنید رونق عجیب بورس در سال ۱۳۹۹ و سقوط وحشتناک آن در همان سال، فقط دسیسه حاکمان ایران و محصول دولت رانتی و عباراتی از این قبیل بود. خوب اگر این‌طور فکر می‌کنید از شما دعوت می‌کنیم تا به سقوط‌های وحشتناک و متعدد بورس نیویورک و لندن در سال‌های ۱۹۲۹، ۱۹۷۰، ۱۹۹۷ و البته سقوط ۲۰۰۷ نگاهی بیندازید. جایی که وعده‌پردازان دروغ‌گو سوار هلیکوپترهای شخصی‌شان می‌شدند و از پشت بام برج‌هایشان فرار می‌کردند و در ورودی برج، صفی از طلب‌کاران طمع‌کار و ساده‌دل در حال تظاهرات و «حق‌جویی» بودند. دولت آمریکا برای نجات سرمایه‌داران کشورش از سقوط از محل مالیات شهروندان هفتصد میلیارد دلار وام بلاعوض به این شرکت‌ها اعطا کرد تا اشتباهات سرمایه‌داران کلاهبردار را جبران کند. روایت آشنایی است نه؟

^۲ بلاک‌چین شکل نوینی از پایگاه‌های اطلاعاتی است و به‌خودی‌خود، تکنولوژی ارزنده‌ای است. مسئله بر سر این است که کلاهبرداران مجازی، سوژه‌های خود را با چنین الفاظ علمی مواجه می‌کنند تا مگر کلاهبرداری خود را در پوشش علم و تکنولوژی قایل کنند.

سرمایه‌داران، به‌عنوان «متد نوین اقتصادی»، «راهبرد موفقیت» و غیره به خورد مخاطب داده می‌شد. به راستی که پشت این الفاظ «باکلاس» و «متمدنانه» باید کثیف‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین دزدی‌ها و کلاهبرداری‌ها را دید.

شاید معتقد باشید که ما از انصاف دور شده‌ایم. بازی همستر و کلاً بازی‌های «ضربه بزن و کاسب شو»، ربطی به این کلاهبرداری‌ها ندارند. تحولی جدید در مفهوم پول رخ داده است. این بازی‌ها بر اساس برنامه‌نویسی‌های پیشرفته عمل می‌کنند، پای هوش مصنوعی به مفهوم بازار و پول باز شده و غیره. تازه! در این بازی ما چیزی از دست نمی‌دهیم. تعدادی سکه مجازی جمع‌آوری می‌کنیم و اگر به پول تبدیل شد که شده و اگر نشد ضرری نکرده‌ایم!

ظاهراً توجه قانع‌کننده‌ای است. اجازه بدهید کردوکار این سنجاب پول‌ساز را بررسی کنیم تا ببینیم چگونه این توجیه، نه‌تنها یکی از اشکال بی‌شمار فریب‌هایی است که برای پوشاندن حقه پانزی در نظر گرفته شده، بلکه بیش از آن، جاده‌ای است به سوی شرارت و تباهی. لازم است بگوییم خطاب این متن پیش‌ویش از هر چیز به کارگرانی است که جبر زندگی، با قدرتی بیشتر از طمع کاری‌های شخصی، ایشان را درگیر این بازی ساخته است. از این رو اگر در ادامه بر کارگر و زحمت‌کش تأکید شده، منظور این نیست که این بازی را فقط کارگران انجام می‌دهند. چه بسیار ثروتمندانی نیز که صرفاً از افسارگسیختگی طمع به این بازی وارد شده‌اند. ما را با آنها کاری نیست.

سنجاب پول‌ساز یا کوپن‌هایی برای شرکت در مجمع کلاهبرداران؟

در دنیای رمزارزها و به‌ویژه در جهان بازی‌های «ضربه بزن و کاسب شو» با این ادعا مواجهیم که با بازگشایی مجموعه‌ای از گداه و نام‌گذاری دیجیتال آن کد، ارزش نوینی خلق می‌شود. این ارزش را می‌توان خرید و فروخت. بنیان‌گذار ناشناس بیت‌کوین مدعی است ارزش جدید رهایی و آزادی را برای بشریت به ارمغان آورده چرا که دیگر قیمت‌گذاری ارزش جدید در اختیار شخص به‌خصوصی نیست بلکه این وظیفه به‌یکسان به‌عهده تمام کاربران گذاشته شده است. اگر این عبارت‌پردازی‌های پیچیده را که در لفاظی‌های رنگارنگی از علوم اقتصادی و کامپیوتری پیچیده شده‌اند به زبان انسانی ترجمه کنیم کل ماجرا چنین است: ارقام و اعدادی که خروجی یک سری محاسبات بی‌هوده کامپیوتری است، مجدداً با عنوان و نامی دیگر رقم‌گذاری می‌شوند! مثلاً رقم یک میلیون (همستر) معادل است با رقم یک (دلار).

این روند و جریان است که هر روز در بازارها شاهدیم: نرخ تبدیل ارزها به یکدیگر. مثلاً امروز در بازار یک میلیون (تومان) برابر است با حدوداً بیست (دلار) یا به‌عبارت دیگر نرخ تبدیل تومان به دلار ۵۰ هزار به یک است. اما میان این دو تفاوتی بزرگ وجود دارد: دلار و تومان پشتوانه‌ای واقعی دارند و نماینده مجموع محصولات هستند که در جوامع ایران و آمریکا تولید می‌شوند و به‌نوعی بازتابی از کل محصولات تولید شده و کل نیروی مولد و بهره‌وری متفاوت کار در دو جامعه

است.^۳ با این همه چون در بازار همواره دو رقم متفاوت (ارزها) قابل تبدیل به یکدیگرند، این تصور کودکانه پدید آمده که می‌توان هر رقم و عددی را دلخواهی یا طبق قراردادی میان افراد مجدداً رقم‌گذاری کرد و با ارزشهای واقعی تاخت زد. این تصور کودکانه ریشه در این موضوع دارد که ارزش‌گذاری‌هایی که در بازار رخ می‌دهد کاملاً و مطلقاً قراردادی و دلخواهی است. ببینیم این تصور تا چه اندازه درست است.

وظیفه پول ارزش‌سنجی کالاها است. دو مقدار متفاوت از دو کالای متفاوتی که با هم مبادله می‌شوند، می‌بایست ارزشی برابر داشته باشند تا قابل مبادله باشند. هیچ کس کالایی با ارزش بیشتر را با کالایی با ارزش کمتر تاخت نمی‌زند. آنچه ارزش کالاها را قابل‌سنجش می‌کند ویژگی‌های خود آن کالا نیست. هیچ دو کالایی به خاطر وزن برابر، رنگ یکسان، حجم برابر، کارکرد مشابه (تیزی، استحکام و غیره) هم‌ارزش نمی‌شوند. تعیین قیمت بر اساس میزان مطلوبیت کالا نیز که توجیهی به ظاهر علمی است، هیچ مبنای واقعی برای سنجش ندارد. اساساً مطلوبیت یک امر حسی است و هیچ کس در بازار با احساساتش تجارت نمی‌کند.

انسان محصول کار خود را وارد بازار می‌کند و با محصولات کار دیگران مبادله می‌کند. برای تولید هر محصول و کالایی نیز ناگزیر باید مقداری کار صرف شود. اما مبنای سنجش مقدار کار چیست. سختی؟ شدت؟ این مفاهیم نیز مفاهیمی حسی و غیرقابل سنجش هستند. مقدار کار را صرفاً می‌توان با عنصر زمان اندازه گرفت. برای تولید هر نوع محصولی صرف زمان و زندگی تولیدکننده لازم است و می‌دانیم که وقت طلا است. آنچه دو تولیدکننده متفاوت را مطمئن می‌کند که کالاهایی با ارزش یکسان را مبادله کرده‌اند، اطمینان از این است که هر دو زمان کار یکسانی را صرف محصولات خود کرده باشند. بنابراین ارزش کالاها بر اساس زمان کاری سنجش می‌شود که برای تولید آن کالا لازم است. اگر طلا از آهن با ارزش‌تر است، صرفاً از آن‌رو است که برای یافتن معدن طلا، استخراج و جداسازی آن از باطله، زمان کاری بسیار بیشتر از زمان کار لازم برای آهن نیاز است و اگر الماس از هر دو این‌ها با ارزش‌تر است صرفاً از آن‌رو است که زمان کار لازم برای یافتن و تولید آن از آهن و طلا بیشتر است.^۴ همین قاعده برای تمامی کالاها صادق است. در طول تاریخ، طلا - نه به علت زیبایی و افسون‌گری این فلز درخشان، بلکه به علت ویژگی‌هایی از جمله سادگی تقسیم، عدم اکسید شدن، قابل تشخیص بودن و غیره - به آن کالایی بدل شده که وظیفه سنجش ارزش دیگر کالاها را به عهده دارد. تولیدکننده‌ها ارزش کالای خود را نه با محاسبه مستقیم زمان کار، بلکه با مقایسه ارزش کالای خود با ارزش طلا، بیان

^۳ تأثیر مسائل سیاسی یا تصمیم‌گیری‌های درست و غلط اقتصادی و همچنین پدیده‌های روانی جامعه بر این نرخ، در گام‌های بعدی عمل می‌کند.
^۴ وقتی فلز آلومینیوم کشف شد، چون برای تولیدش به حرارتی بیش از ۲۵۰۰ درجه و در حقیقت، زمان کاری بسیار زیاد لازم بود، ارزشی بسیار بیشتر از طلا داشت. کشف روشی که آلومینیوم را در دمای ۹۰۰ درجه از باطله جدا می‌ساخت، یعنی کاهش زمان کار لازم برای تولید آن، به سرعت ارزش این فلز را در برابر طلا کاهش داد.

می‌کنند. حال اگر توافق کنیم یک گرم طلا معادل یک دلار است، زمین‌پس ارزش همه چیزها را نه مستقیماً با طلا بلکه با دلار اندازه خواهیم گرفت.

هر واحد پولی (یک دلار، یک تومان، یک پوند، یک یورو و غیره) عنوان و نامی برای وزن مشخصی از طلا است. عنوانی که در هر کشور و منطقه، بر اساس گذشته و تاریخی طولانی به امروز وصل شده است. در طول تاریخ، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، در خصوص مقدار وزنی از طلا که معیار یک واحد پولی است، بارها و بارها تجدید نظر شده است. یکی از مهم‌ترین این موارد در سال ۱۹۴۴ رخ داد. طی کنفرانس بین‌المللی برتون‌وودز، یکی از مجموعه کنفرانس‌هایی که میان دولت‌های پیروز در جنگ جهانی دوم تشکیل شد، ۴۴ کشور و از جمله ایران، توافق کردند که دلار آمریکا به‌عنوان ارز بین‌المللی شناسایی شود و هر دلار نیز معادل یک گرم طلا باشد. ایالات متحده آمریکا نیز در برابر تمام کشورها متعهد شد به ازای هر دلاری که به دولت فدرال بازگردانده شود، یک گرم طلا به صاحب دلار بازپرداخت کند. سوءاستفاده آمریکا از این پیمان و چاپ دلارهای بی‌پشتوانه (آمریکا کاغذ چاپ می‌کرد و با آنها کالای واقعی وارد می‌کرد) به اعتراض کشورهای اروپایی و بازگردانی میلیاردها دلار به آمریکا و مطالبه طلا انجامید. نیکسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده که کشورش را ناتوان از انجام تعهدش می‌دید، در سال ۱۹۷۱ و در اقدامی بی‌سابقه از این معاهده خارج شد. اقدامی که به معنای دزدی ایالات متحده از شرکای خود بود و به سقوط ارزش دلار در برابر طلا انجامید.

به هر حال، از اینجا به بعد است که می‌توان میان نام‌های مختلف یک گرم طلا (دلار، تومان، یورو، پوند و غیره) نسبت برقرار کرد. مثلاً هر ۲ دلار معادل ۱ پوند و هر دلار معادل ۵۰ هزار تومان و الی آخر. بنابراین می‌بینیم آنچه قرارداد است، صرفاً در تعریف نام پولی یک گرم طلا است و نه ارزش خود طلا. از همین‌رو است که دولت‌های مختلف ذخایر عظیمی از طلا را در خزانه‌های خود انبار می‌کنند. طلای ذخیره شده، پشتوانه قدرت واحد پولی یک کشور و تضمینی است که این دولت چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، قادر به بازپرداخت بدهی‌های خود است و صرفاً تکه کاغذهایی رنگی را با عنوان اسکناس وارد بازار نکرده است. بنابراین این تصور که می‌توان ارقام مجازی را با دلار، تومان و غیره مجدداً نام‌گذاری کرد، ریشه در تصویری نادرست از خود پول دارد. تصویری که خود این اسامی را ذاتاً دارای ارزش می‌پندارد.

این تصور نادرست، با خیال‌پردازی دیگری همراه می‌شود و آن عبارت است از اینکه می‌توان از پول، پول درآورد. بنیاد هر دو این تصورات آن است که پول ذاتاً دارای ارزشی زنده و پویا است. همه می‌دانیم که از یک تکه کاغذ نمی‌توان دو تکه کاغذ استخراج کرد. اما می‌بینیم که این کار در بازار انجام می‌شود. رباخواری و دلالی از شیوه‌های متداول و سنتی این امر است. اما جامعه نه با رباخواری و دلالی بلکه با تولید و با انجام کار است که سرپا می‌ماند. اصلاً برای آنکه بتوان چیزی را دلالی کرد، باید قبلاً آن چیز تولید شده باشد. در نظام بانک‌داری نیز چنین تصویری تحت عنوان نرخ بهره

وجود دارد. البته ادعا این است که بانک، سپرده‌ها را در پروژه‌های مختلف سرمایه‌گذاری می‌کند و سود حاصل از سرمایه‌گذاری را به مشتریان باز می‌گرداند. با این حال هیچ سپرده‌گذاری خود را دل‌نگران سرمایه‌گذاری یا عدم سرمایه‌گذاری بانک نمی‌کند. وی پولی به بانک اعطا کرده و همچون پینوکیو، انتظار دارد سکه‌هایش ثمر دهد.

پول در آوردن از پول، در بنیاد خود پوچ و بی‌معنی است و صرفاً بیماری‌ای است که محصول وجود پول در بازار است. اما این نقش بر آب، گاه از آفتاب واقعی‌تر می‌شود و به بروز بحران‌های مالی می‌انجامد. بحران‌هایی که استفاده بانک‌ها از همین مسئله یکی از عوامل بروز آن است: سپرده‌گذار سودش را می‌خواهد. حال که می‌توان سود سپرده‌گذار را با انواع دغل‌بازی‌ها پرداخت، چه نیازی است به تولید واقعی؟

این توهم بنیاد رباخواری، بنیاد حقّه پانزی و بنیاد تمام مُدروزهایی است که مدعای یک‌شبه پول‌دار شدن را دارند. اما این موضوعات را به سنجاب مجازی ما چه کار است؟ واقعیت آن است که خود این به اصطلاح بازی، هیچ دخلی به حقّه پانزی، پول درآوردن از پول و غیره ندارد، بلکه زمینه و پوششی ایجاد می‌کند که در آن حقّه‌های مضحکی همچون «ارزش‌گذاری» ارقام مجازی و پول‌بازی در لفافه‌ای از علم پیچیده شوند. شکل به‌ظاهر علمی و پیچیده این بازی، سادگی حقّه نهفته در پشت آن را می‌پوشاند. مسئله را از چند جنبه بررسی می‌کنیم.

جنبه نخست: ایجاد توهم و برافروختن طمع، زمینه‌سازی برای مرحله کلاهبرداری

صرف زمان برای حصول به هر هدفی، آن را نزد خود فرد عزیز و با ارزش می‌کند. صرف چندین روز زندگی برای افزایش یک رقم مجازی، بازیگر را دچار این توهم می‌کند که واقعاً چیز باارزشی دارد که قابل فروش است. «استخراج» دستی سکه با ضربه زدن مکرر به صفحه تاج گوشی، اگرچه که واقعاً عملی عبث و بیهوده است، اما این کارکرد مهم را دارد که خریداران و فروشندگان را دچار توهم مالکیت کرده و از لحاظ روانی آنها را آماده‌تن دادن به بازی خرید و فروش می‌کند. دوم آنکه آدمی که چندین روز را صرف جمع‌آوری چندین میلیون رقم کرده است، وقتی این ارقام‌اش قابل تبدیل به پول واقعی می‌شود، سخت‌تر از آن دل می‌کند. اگرچه عده‌ای انصراف می‌دهند، اما بیشتر افراد ترجیح می‌دهند بمانند و وارد مرحله بعدی شوند.

درحقیقت «ضربه زدن»، مقدمه‌سازی برای ورود به میدانی است که در آن افراد پول واقعی خرج می‌کنند. بعد از بسته شدن بازی، احتمالاً مدت زمانی، لااقل تا آن هنگام که تب رمزارزها جاری است، ارزش رمزارز افزایش می‌یابد. اینک عده‌ای وسوسه می‌شوند تا این بار با خرج پول واقعی و خرید سکه مجازی، و نه صرفاً ضربه‌زدن، پول‌دارتر شوند. یکی از ترفندهای فروشندگان مواد مخدر، اعطای مواد مخدر رایگان در نوبت‌های اول به مشتری است. وقتی مشتری معتاد شد، خودش برای خرید مواد پائیش خواهد گذاشت. «ضربه بزن» شکل همین ترفند در جهان رمزارزها است.

بازی با ارقامی که هیچ بنیاد واقعی ندارند، وارد کردن پول واقعی به میدانی که بنیاد آن یک بازی و تعدادی صرافی مشکوک است، شکل پیچیده‌تر حقه‌پانزی، شکل تحول یافته پول درآوردن از پول است. در اینجا سرمایه اولیه را صرافی‌هایی تأمین می‌کنند که قطعاً در راه خدا خیرات نمی‌دهند. سپس پول کلان و هنگفت توسط جمیع کاربران و خرید و فروش‌هایشان وارد چرخه می‌شود. در اینجا هیچ پولی خلق نمی‌شود، بلکه پولی که بازیگران وارد میدان کرده‌اند، مداوم بازتوزیع می‌شود. پول واقعی یک کاربر به جیب دیگری می‌رود. باید واضح باشد که بنیان‌گذاران این بازی بسیار ساده می‌توانند در بازه‌های زمانی طولانی (چند ماهه) پول واقعی را از جیب کاربران جمع‌آوری کنند. این سیستم فاسد به سرعت فرو خواهد پاشید و پول‌های واقعی از جیب لایه‌های پایینی هرم توزیعی به جیب لایه‌های بالایی خواهد رفت. بنابراین کارکرد همستر و دیگر انواع این بازی‌ها، زمینه‌چینی برای مرحله بعدی است. این بازی چیزی جز عرضه کوپن‌هایی برای شرکت در سیرک کلاهبرداری نیست.

جنبه دوم: خودآموز گام به گام شیادی، یا چگونه کلاهبرداری کنیم و خم به ابرو نیاوریم!

به سادگی می‌توان هر مخاطبی را قانع کرد که این بازی، چیزی جز مقدمه‌چینی برای یک کلاهبرداری بسیار گسترده‌تر نیست. موضوع خطرناک آن است که بسیاری به این توجیه متوسل می‌شوند: من به محض ارزش‌گذاری، سکه‌هایم را خواهم فروخت و وارد مرحله بعد نخواهم شد. یعنی فرد توجیه می‌کند که من به جای ورود به میدان کلاهبرداری، کوپن‌های بی‌ارزشم را به یک طمع‌کار دیگر خواهم فروخت و ضرر و زیان آتی را نصیب وی خواهم کرد. اما این چیزی جز شکستن قبض و شرم کلاهبرداری و دزدی از جیب غیر نیست. شما می‌دانید کوپن‌هایی دارید که در نهایت بی‌ارزش خواهند شد. اما آنها را به خریدار نادان و طمع‌کار می‌فروشید. آیا این چیزی جز سوءاستفاده از عدم آگاهی دیگران، چیزی جز کلاهبرداری است؟ «طی هرگونه سفته بازی هرکس به خوبی می‌داند که روزی طوفان حتماً درمی‌رسد. ولی هرکس امیدوار است پس از آن که باران طلا نصیب خود او شد و آن را در جای مطمئنی نهاد، این بلا به سر همسایه‌اش فرود آید».^۹

آنچه شما می‌آموزید این است که «من می‌دانم این سیستم فرو خواهد پاشید و اندوخته دیگران را به باد خواهد داد، اما به خرج دیگری، خود را ثروتمند می‌کنم». در اینجا صرفاً پای یک مسئله اخلاقی در میان نیست. واقعیت آن است که در این جامعه، کلاهبرداران و شیادهایی بسیار قدرتمندتر وجود دارند. کارفرمایانی که ماه‌ها مزد کارگران را نمی‌دهند، با دستمزدی ناچیز کارگران را به کار می‌گیرند، از لباس و کفش کار می‌دزدند و غیره در حقیقت با پول دیگری ثروت

^۹ سرمایه، کارل مارکس، ترجمه ایرج اسکندری، جلد ۱، نشر فردوس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، صفحه ۳۹۰.

می‌اندوزند. با ترویج چنین رفتاری در جامعه، در حقیقت راه طبقه سرمایه‌دار و دولت‌ش را برای دزدی از جیب غیر، یعنی کارگران هموارتر و ساده‌تر کرده‌اید.

جامعه مجموعه‌ای از فرد فرد انسان‌های برابر نیست. در این جامعه طبقاتی وجود دارند. طبقه‌ای بر دیگران حکم‌فرمایی می‌کند. و دوام حکومت ایشان از طریق «ژن برتر» و توانایی‌های خارق‌العاده‌شان نیست. بلکه از طریق فریب دیگر طبقات، دزدی از آنها و در نهایت سرکوب نظامی آنها است که حکومت ایشان دوام می‌یابد. وقتی پای در مسیری می‌گذارید که در آن کلاهبرداری و فریب دادن را رواج می‌دهید، در حقیقت کاری جز آن انجام نداده‌اید که به دوام حکومت طبقه ستمگر کمک کنید.

جنبه سوم: خدمت بی‌مزد و منت به سرویس‌ها و پلتفرم‌های اطلاعاتی

در دنیای امروز شاخه‌ای از سیستم‌های رایانه‌ای گسترش یافته که بر مبنای شبکه‌های عصبی مصنوعی^۶ - که بنیاد هوش مصنوعی نیز هست - عمل می‌کنند. مراکز کنترل ترافیک، پلتفرم‌های تبلیغاتی، سرویس‌های امنیتی و غیره، از توانایی آموزش‌پذیری و تشخیص شبکه‌های عصبی مصنوعی استفاده می‌کنند. برای آموزش شبکه‌های عصبی مصنوعی، به حجم عظیمی از داده‌های اولیه و نتایج همخوان با آن داده‌های اولیه نیاز است. داده‌ها و نتایج را می‌توان بدون اجازه از تلفن‌های همراه کاربران ساده‌دلی استخراج کرد که به آسانی یک ربات تلگرامی را بر تلفن همراه خود نصب کرده‌اند و با هر ضربه قطره‌ای کوچک از اطلاعات خود را وارد فضای مجازی می‌کنند. در حقیقت روابط شما در تلگرام، داده‌های خصوصی و غیره‌تان می‌تواند به ماده خام برای آموزش سرویس‌های اطلاعاتی بدل شود.

همچنین مجوزهای دسترسی این ربات تلگرامی ناشناخته است و متخصصان آی‌تی مکرراً در خصوص تبعات امنیتی این بازی‌ها هشدار داده‌اند. به هر حال کوچک‌ترین خطر این بازی‌ها، انتشار اطلاعات شخصی شما در فضای مجازی است. در جهان اینترنت و شبکه فضاهایی به نام دیپ وب و دارکوب وجود دارند. سایت‌هایی پرتعداد با پروکسی‌های محرمانه و مخفی که سرویس‌های اطلاعاتی و مالی دولت‌ها، خلاف‌کاران و غیره در آن‌ها جولان می‌دهند. در این قبیل سایت‌ها برای داده‌های خصوصی افراد، پول پرداخت می‌شود. تصاویر خصوصی و خانوادگی افراد در این فضاها به منحرفانی فروخته می‌شود که صرفاً از مشاهده این قبیل تصاویر لذت می‌برند. اطلاعات روابط شما با دیگران می‌تواند به دولت‌های سرکوب‌گر فروخته شود و غیره. به هر حال خطرات این بازی بیش از آن است که تصور می‌شود.

^۶ Artificial Neural Network

جنبه چهارم: چگونه مبارزه و همدلی را کنار بگذاریم و در رؤیاهای دروغین غرق شویم

در جهانی که پول هم‌ردیف خوشبختی می‌شود، در جهانی که اکثریت بزرگی از جامعه، یعنی کارگران و زحمت‌کشان، روز به روز فقیرتر می‌شوند و سگ‌دو زدن‌های هر روزه، ایشان را به هیچ کجا نمی‌رساند، رؤیای پول دار شدن به تب و جنون بدل می‌شود. بسیار طبیعی است که کارگری که صبح را به شب و شب را به صبح می‌دوزد تا لقمه نانی به خانه بیاورد، وقتی با این پیشنهاد و وسوسه مواجه می‌شود که یک‌شبه پولی معادل حقوق چند ماه خود به دست آورد، دل به دریا بزند. گلدکوئست، بازاریابی شبکه‌ای، بورس، رمزارز و بازی‌های اخیر، همگی از این ضعف کارگران استفاده می‌کنند و ایشان را به مسیر تباهی می‌کشاند: مسیر زرنگ‌بازی و کلاهبرداری از هم‌طبقه‌ای‌هایشان.

نخست آنکه، هر کلاهبرداری‌ای دو طرف دارد: یک برنده و بازنده. بنابراین کاملاً واضح است که عده‌ای - و حتی شاید خود شما - جزو برندگان این بازی باشید و پولی هم به جیب بزنید. اما به چه قیمتی؟ به قیمت ضرر و زیان عده کثیری از دیگر زحمت‌کشانی که از سر بی‌پولی و البته طمع کارانه در این بازی شرکت کرده‌اند.

دوم آنکه وقتی فرد سرگرم این بازی می‌شود، شاید در کوتاه زمانی ده، بیست، یا حتی صد میلیون تومان هم سود کند. اما در بلند مدت نه فقط این پول‌ها کمکی به وی نخواهند کرد، نه فقط تورم آن را دوباره از چنگش بیرون خواهد کشید، بلکه همبستگی با دیگران را از دست می‌دهد. در همان مدتی که وی سر خود را تلفن همراه کرده و «ضربه» می‌زند، سرمایه‌داران و دولت ایشان، بی‌سروصدا و بی‌آنکه با اعتراضی از جانب وی مواجه شوند، بیمه تأمین اجتماعی‌اش را نابود کرده‌اند، سن بازنشستگی وی و فرزندانش را افزایش داده‌اند، امنیت شغلی‌اش را نابود کرده‌اند، بودجه‌های سالانه نظام آموزش و پرورش و دانشگاه را، که برای تحصیلات و سعادت فرزندانش ضروری است حذف کرده‌اند و به جیب مبارک زده‌اند، نظام درمان کشور را به خرابه بدل کرده‌اند، یارانه انرژی، کالاهای اساسی و غیره وی و فرزندانش را حذف کرده‌اند. این فهرست طولانی است.

وی به دنبال راه نجات است. اما نجات از این اوضاع و احوال با اقدامات فردی ممکن نمی‌شود. اقدام فردی در بهترین حال همچون مُسکن عمل می‌کند. راه نجات واقعی را اقدام جمعی ممکن می‌کند. اما وی به جای یافتن راهی برای وحدت و همدلی با دیگر همکاران خود، برای حفاظت از منافع خود و فرزندانش، حریصانه مشغول جمع‌آوری چند سکه مجازی می‌شود، که شاید در آینده چند میلیون تومانی سود کند. فروختن منافع مهم و طولانی مدت خود و فرزندانش به چند سکه مجازی، همان تأثیر شومی است که بازی همستر بر جای می‌گذارد. آدمی بی‌اختیار یاد پینوکیو می‌افتد که سکه طلای واقعی را با آرزو و خیال درخت طلا معاوضه کرد.